گلشن راز

ازین گلزار گلباران ایران

معطّر گشته جان پیر عرفان

بهر آهنگ لالائی مادر

دوصد سیما ز استغنا مصّور

یکی دانشکده هر دودمانش

یکی مرد ادب پازند خوانش

نگاه دختران دریای عفّت

خروشان در استغناء و عزّت

پدر کوه وقار و عقل و ایمان

پسر در پیشگاهش سر به فرمان

بهریک شاخه دستانگر هزاری

بهر یک کومه یک دفترنگاری

نگار کاتب کاغذ کنانش

کشاورزان فحل نکته دانش

شبستر معدن کنز حقیقت

کلید مخزن گنج طریقت

همه سرگشتگان راه مقصود

ره حق یافته از شیخ محمود

دو چشم روزگار شوخ غمّاز

ندیده گلشنی چون گلشن راز

که آن رند دیار وحی و الهام

دریده پرده های وهم و اوهام

شکسته سنگر شک و یقین را

منزّه کرده از اوهام دین را

زدوده زنگ مرآت حقایق

بمیزان کرده معیار دقایق

غش مس های زرّین را عیان کرد

ریای دکّه داران را بیان کرد

یک دردی کش سرمست تبریز

ایاغ پیر عرفان کرد لبریز

که پیران جهان خمها شکستند

در میخانه های خویش بستند

چو در صحرای دل بابای عریان

عجین کرده بخردی مام در شیر

ز خُمّ معرفت ذرات اکسیر

نشد معلوم کس کان رند عیّار

چه نجوا کرد با شاگرد عطّار

چو مستان از خودی خود بی خبر شد

سخن پرداز دنیای دگر شد